

اعوذ بالله من الشیطان الرجیم بسم الله الرحمن الرحیم الحمد لله رب العالمین و صلی الله تعالی علی سیدنا و نبینا أبی القاسم محمد و علی آلہ الطیین الطاهرین المعصومین لا سیمایا بقیة الله فی الارضین ارواحنا فداه و عجل الله تعالی فرجه الشریف.

دلیل پنجم: فرمایش مرحوم حاج شیخ مرتضی حائری

بحث در استدلالی بود که محقق حائری قدس سره برای اثبات تبعیت طرف خمی که صار خلاً اقامه فرمودند. این استدلال گفتیم دارای دو مقدمه هست و چون استدلالی است که اگر تمام شود مفید است در تمام ابواب لذا دقت در آن و فهم صحت یا عدم صحتش حائز اهمیت است.

مقدمه اولای فرمایش ایشان این بود که اگر در جایی احراز کردیم که مولا در مقام بیان وظیفه و تکلیف نسبت به آن مورد هم هست ولی در عین حال سخنی نگفت و سکوت کرد، در این جا این عدم البیان و سکوت، دلیل بر عدم تکلیف است. سکوت در این مقام، دلیل بر عدم تکلیف است چون فرض این است که در مقام این بود که اگر تکلیفی هست بگوید. این را احراز کردیم که این متکلم، این مقنن، این مولا در مقام این است که اگر این مورد تکلیفی دارد، بگوید. حالا اگر هیچ چیزی نگفت، سکوت کرد، بیانی نیاورد، قهراً این عدم بیان با توجه به آن احراز، دلیل بر عدم وظیفه می شود چون بنا بر این بود که اگر وظیفه هست بگوید و حالا اگر وظیفه ای باشد و نگفته باشد، خلف آن فرض لازم می آید. این مقدمه اولی بود.

این مقدمه تمام است و فی نفسها درسته.

مقدمه ثانیه این بود که برای صغرای این مورد، خبر تارةً ما از یک قرائنی، شواهدی می فهمیم که مولا در مقام بیان وظیفه نسبت به این مورد هست مثل این که خودش تصریح کرده که من امروز بنا دارم هر جا وظیفه ای بر گردن شما باشد برایتان روشن کنم، تبیین کنم. و امروز گذشت و راجع به بعضی چیزها حرفی نزد. خبر این جا خودش تصریح کرده بود و گفته بود من در مقام بیان تمام وظایف شما هستم. خبر اگر نگفت، دلیل بر عدم وظیفه است. مثل آن استدلالی که رسول خدا صلی الله علیه و آله در جواب کسانی که می گفتند فلان چیز حرام است، کردند. خدای متعال این نحو استدلال را به پیامبرش می فرماید که «قُلْ لَا أَجِدُ فِی مَا أُوحِیَ إِلَیَّ مُحَرَّمًا عَلَیَّ»^[1] یعنی بگو نیافتم. یعنی با این که خدای متعال در صدد این است که تمام وظایف و محرمات را بر من بگوید و فرموده، حرامی را که شما می گوید، در این باب نمی بینم پس نیست. این عدم وجود، دلالت بر عدم در واقع می کند. نیافتن من دلیل است بر این که در واقع هم نیست.

بنابراین، این مقدمه فی نفسها اشکال ندارد و از نظر احراز صغری اگر قرینه ای بود یا تصریح خود مولا بود و امثال ذلک، خبر ما احراز می کنیم که مولا در مقام بیان وظیفه نسبت به این مورد هست.

حالا ایشان یک راه جدیدی را هم می‌خواهند بفرمایند برای احراز صغری. می‌فرمایند اگر حداقل دو تا موضوع بودند که این دو تا موضوع متلازم با هم هستند، همراه با هم هستند حالا یا دائماً یا غالباً. اگر کسی مبتلا به یکی بود، قهراً آن دیگری هم همراه این خواهد بود. این قید اول است. قید دوم این است که هر دو موضوع یا آن موضوع آخر هم محل ابتلاء باشد. حالا در این مورد فرض کنید موضوع الف و موضوع ب. این دو موضوع الف و ب در تحقق خارجی یا دائماً با هم هستند یا غالباً با هم هستند. حالا ما احراز کردیم که مولا در صدد بیان حکم الف هست که اگر الف حکمی دارد بگوید. ایشان می‌فرماید در این جا به خاطر آن ملازمه ما کشف می‌کنیم که این مولا در صدد بیان حکم ب هم هست که اگر ب حکمی داشته باشد بیان کند. درسته قرائن و شواهد و خصوصیات مابشرتاً آنچه به ما گفت و موجب علم ما شد این بود که نسبت به حکم الف در مقام بیان است که اگر الف حکمی دارد بگوید. و ما قرینه و شواهدی مابشرتاً پیدا نکردیم بر این که نسبت به ب هم در مقام این جهت هست ولی ایشان می‌فرماید از همین که در مقام بیان حکم الف شده و چون آن ب با الف این جور قرابت و این جور ملازمه دائمیه یا غالبیه دارد، می‌فهمیم که این مولایی که در صدد بیان حکم الف برآمده، در صدد این هم هست که اگر ب حکمی دارد بگوید.

سؤال: ...

جواب: نه وجودش. این دو تا موضوع با هم چون غالب الملازمه یا دائم الملازمه است. چرا؟ چون مولی می‌بیند وقتی وظیفه‌ای به گردن شما گذاشت راجع به موضوع الف، حتماً شما نسبت به ب هم به شرطی که مبتلا به شما باشد، درگیری پیدا خواهید کرد. خب حالا وقتی که شما سراغ الف می‌روید، حتماً با ب هم درگیری پیدا خواهی کرد، قهراً مولی حکم آن را باید بیان کند. چه فرقی با الف می‌کند. پس حکم ب را هم باید بگوید. چون وقتی سراغ انجام حکم الف می‌روید، موضوع ب هم حتماً محقق خواهد شد چون موضوع ب ملازمه دارد با آن موضوع دائماً یا غالباً و مبتلا به آن هم هست. یک وقت ملازمه دارد ولی مبتلا به شما نیست. فرض مبتلا به بودن را هم می‌کند. پس حالا که دارد حکم الف را می‌گوید، می‌داند کسی که در صدد امتثال حکم الف برمی‌آید حتماً موضوع ب هم در سر راه او قرار خواهد گرفت و مبتلا به شما هم هست و باید نسبت به آن هم انجام وظیفه کند. خب حالا این جا آیا مولایی که در صدد بیان حکم الف برمی‌آید، ظاهر حالش این نیست که در صدد حکم ب هم باید باشد؟ ظاهر حالش می‌گوید در صدد حکم ب هم می‌باشد چون فرقی این دو تا نمی‌کنند. حالا که آمده لطف کرده و حکم الف را بیان کرده، خب باید حکم ب را هم بیان بکند. پس بنابراین اگر ما در یک جایی دیدیم که این دو تا موضوع ملازمه دارد، قهراً اگر حکم الف را بیان کرد می‌فهمیم که این مولا و این گوینده‌ای که حکم الف را بیان کرده، در صدد این هست که اگر ب هم حکمی داشته باشد بگوید.

خب اگر این را به حکم مقدمه ثانیه احراز کردیم، قهراً اگر حالا مولی چیزی نگفت، به حکم مقدمه اولی باید بگویید که پس ب حکمی ندارد چون فرض این است که از راه این مقدمه ثانیه به دست آوردیم که مولی در مقام این است که اگر ب حکمی داشته باشد بگوید و حالا که نگفته، معلوم می‌شود ب حکمی ندارد و الا اگر ب حکمی داشته باشد و نگوید، خلف آن مستفاد از مقدمه اولی است. این دو مقدمه یک کبرای کلی است که من الطهارة الی الدیات کارایی دارد.

حالا این را در مانحن فیه تطبیق کنیم. ایشان می‌فرماید ما این جا یک موضوع الف داریم

که آن خلّی است که خمر بوده و خلّ شده. این خلّ همان الف است که مولی در صدد بیان حکم آن برآمده. این همه روایات حکم خلّ را بیان کرده. پس در صدد حکم این برآمده. آیا خلّی که خمر بوده و خلّ شده با ظرفش و با آنچه که در آن تبدیل و انقلاب حاصل شد، ملازمه دائمیه دارد یا ندارد؟ آیا خمری خلّ می‌شود در خلّا که پمپاز کنند مثلاً در فضا و آن وقت در فضا هم یک گازی همین جور به آن بزنند و همان جا بشود سرکه و بریزد در یک ظرف دیگری؟ این ممکن است در روزگار امروز یک چنین چیزهایی پیش بیاید ولی در زمان شارع و تا به امروز این جور نبوده. هر خمری که خلّ می‌شود در ظرفی است. بنابراین در مورد بحث ما دائم الملازمه است نه غالب. بنابراین خلّ منقلب شده عن الخمر دائم الملازمه است با ظرفی که منتجس شده در هنگام خمریت آن در اثر ملاقات با خمر. خب حالا ایشان این جا می‌فرماید همان طور که خلّ محل ابتلاّی‌مان هست و می‌خواهیم از آن استفاده بکنیم، این ظرف هم محل ابتلاء ما است چون خلّ را از آن ظرف می‌خواهیم برداریم، دست ما به این ظرف می‌خورد، این خلّ را از آن ظرف باید در ظرف دیگری بریزیم لذا ملاقات با آن ظرف می‌کند پس این هم مورد ابتلاء ما هست. پس هر دو شرط موجود است. هم دائم الملازمه است و هم محل ابتلاء ما است. حالا بعد از این که این طور شد، آیا مولای حکیم لطیف مهربانی که در صدد این برآمده که اگر خلّ حکمی دارد به بندگان برساند و بگوید حلال است و بلکه بالاتر از حلال بودن برآمده و فرموده این خلّ‌ها بهتر از خل‌های دیگر است و از این خلّ‌ها استفاده کنید. حتی این جهاتش را هم آمده فرموده. خب حالا این مولای که در صدد بیان خلّ برآمده آیا اگر این ظرف حکمی داشته باشد در صدد بیان آن برنمی‌آید با اینکه این دو تا ملازمه دارند و می‌دادند محل ابتلاء شما هست؟ یک مثال عرفی‌تر بزنم برای این مورد. فرض کنید که فرزند شما یا دوست شما، کسی که خیلی به او علاقه دارید می‌خواهد برود مسافرت و ماه رمضان هم هست. نماز و روزه در ماه رمضان ملازمه دارند. مسائل نمازش را به او بگویید ولی روزه‌اش را نگویید. همه حکم می‌کنند اگر آن آقا دلسوزی کرد و آمد مسائل نماز را گفت، مسائل روزه را هم می‌گوید چون هر دو مورد ابتلاء است و با همدیگر ملازم هست. این آدمی که در صدد برمی‌آید که احکام نمازش را بگوید که در سفر این جوری باید نماز بخوانی، قصر باید بخوانی، این شرایط را دارد، این جوری است، آن جوری است، نمی‌آید بگوید روزه‌ات را باید چه کار کنی؟ قهراً می‌گوید. شارعی که می‌آید خلّی که خمر شده می‌گوید این خلّ حکمش چیست ولی حکم آن ظرف را نمی‌گوید؟ آن ظرف با آن خلّ متلازمند و هر دو محل ابتلائند. پس بنابراین وقتی در صدد بیان حکم آن خلّ برآمد به حکم روایات عدیده‌ای که حکم خلّی را که از خمر به دست آمده بیان کرده، این مولی در صدد این هم هست که اگر ظرف هم حکمی دارد بگوید و چون در هیچ روایتی از روایات خلّ حتی اشاره نشده به این که اجتناب کنید از آن ظرف، آن ظرف نجس است، از این ما می‌فهمیم که پس ظرف حکم نجاست و وجوب اجتناب و این‌ها را ندارد و الا این شارعی که حکم خلّ را گفته، باید حکم این ظرف را هم می‌گفت. این آدمی که حکم نماز در سفر را به این بچ‌اش گفته تا نمازش خراب نشود، حکم روزه‌اش را هم می‌گفت اگر حکم خاصی داشت. این جا هم همین جوره.

خب این یک قاعده کلیه‌ای است که ینبغی ان یطرح فی الاصول. چرا؟ چون من القواعد العامه الواقعة فی طریق الاستنباط در هر جای فقه که این چنینی باشد. پس من المسائل الاصولیه است که باید در آن جا طرح بشود ولی این حالا در اصول هم طرح نشده و کم من مسائل که لازم است در اصول طرح بشود ولی نشده.

مرحوم شیخنا الاستاد حاج شیخ کاظم تبریزی بعد از این که فکشان فلج شد و درس

تعطیل شد و تا رحلت‌شان حدود بیست سال طول کشید، به من فرمود من یک اصولی دارم می‌نویسم که همین مسائل لازم الطرح فی الاصول را که طرح نشده دارم طرح می‌کنم. بعد خودش می‌گفت چندین مجلد شده.

خب این به خدمت شما عرض شود که فرمایش مرحوم شیخنا الاستاد حاج شیخ مرتضی حائری قدس سره.

سؤال: ...

جواب: نه. ببینید مقدمه ثانیه می‌خواهد همین مقام را درست کند. اطلاق مقامی در جایی است که شما کونه فی مقام کذا را احراز کردید و می‌گویید در این مقام نگفته. این مقدمه ثانیه‌ی استدلال بیان ایشان برای این است که بفرماید مولی در مقام بیان حکم ب هم هست. همین که فهمیدیم در مقام بیان حکم الف هست، این ملازمه دارد که ما بفهمیم که پس در مقام بیان حکم ب هم اگر حکمی داشته باشد هست. حالا بعد فرض کونه در مقام این است که اگر حکمی برای ب باشد بیان بکند، اگر بیان نکرد معلوم می‌شود حکمی نیست. اطمینان پیدا می‌کنیم حکمی نیست. بنابراین این خودش می‌شود دلیل بر عدم حکم چون اطمینان پیدا می‌شود، قطع پیدا می‌شود اگر آن مقدمه اول بالاطمینان و القطع حاصل شده باشد. اگر آن مقدمه اول به ظهور حال باشد، قهراً نتیجه تابع اخص مقدمات است پس برای این جا هم ظهوری پیدا می‌شود و این ظهور هم حجت است چون این ظهور، مثبتات امارات می‌شود، مثبتات ظهور می‌شود. یعنی ظهور حالش در این که می‌خواهد حکم الف را بیان کند، ظهور می‌دهد که حکم ب را هم می‌خواهد بیان بکند.

سؤال: ...

جواب: بله، شبیه اطلاق مقامی است البته بعد از این که مقدمه ثانیه آمد در مقام بیان بودن را درست کرد. اطلاق به این معنا که نگفته چیزی. رها کرده و چیزی نگفته پس معلوم می‌شود حکمی نیست.

سؤال: ...

جواب: ... همین یک فهم عرفی است منتها وقتی در عبارت‌ها می‌آید آدم خیال می‌کند یک چیز قلمبه سلمبه و مُعَقَّدی است. نه همین فهم عرفی است که می‌گوید وقتی حکم نماز را می‌گوید، حکم روزه را هم می‌خواهد بگوید. وقتی با هم در ماه رمضان هستند و با هم ملازمه دارند و هر دو هم محل ابتلاء است پس وقتی در مقام بیان حکم آن شد حکم این را هم می‌خواهد بگوید. فلذا خود آدم به صرافت نفس این استدلال را ممکن است بکند. بگوید راجع به نماز این جوری گفت، اگر راجع به روزه هم چیزی بود به من می‌گفت. پس معلوم می‌شود چیزی نیست. خود آدم این جوری می‌گوید که معلوم می‌شود چیزی نیست و خیالش راحت است.

سؤال: ...

جواب: به حضرت عباس می‌گویید. اگر مورد ابتلائات واقع بشود و ملازمه هم باشد و او هم در صدد بیان حکم آن باشد، آدم می‌گوید اگر حکمی راجع به این هم بود خب این را هم به من می‌گفت.

خب این به خدمت شما عرض شود که فرمایش استاد قدس سره.

بررسی دلیل پنجم: (26:00)

حالا ما این دو تا مقدمه را باید توجه به آن بکنیم و ببینیم آیا تطبیق در مقام می‌شود یا نمی‌شود؟

خود این دو تا مقدمه فی نفسه مطالب متینی است.

اما این که فرمودند اگر یک مولایی در مقام بیان یک حکمی باشد و نفرماید کشف می‌کنیم که حکمی ندارد، این سخن درسته اما لازم نیست متصلاً نگوید بلکه باید لا متصلاً و لا منفصلاً نفرموده باشد و الا ممکن است انکاء به ما قاله منفصلاً کرده. بله اگر در صفحه تشریع و ابلاغات شارع خالی است هم متصل و هم منفصل، قهراً اگر ما احراز کردیم که این شارع در مقام این است که اگر حکمی دارد بگوید و نگفت لا متصلاً و لا منفصلاً، معلوم می‌شود که حکمی نیست. یا مضیقاً به این وصف احراز کنیم که همین حالا بنا دارد متصلاً بگوید و نگفت. بله اگر احراز کنیم که بنایش بر این است که همین حالا و فی هذا الظرف بگوید، خلو در این ظرف کاشف است از این که حکمی نیست. اما اگر ظاهر حالش این است که می‌خواهد بیان بکند حالا إما متصلاً إما منفصلاً إما به بیانات آخرش، از این که در این جا بیان نکرده کشف نمی‌کنیم حکمی نیست چون ممکن است با ادله دیگر می‌خواهد بیان بکند. با قواعد دیگر می‌خواهد بیان بکند. حکم این را می‌خواهد به ما برساند إما بالعمومات إما بالاطلاقات إما به ادله ویژه خودش. بله در مقام این هست که اگر این حکمی دارد بگوید اما با چه؟ بالعمومات، بالاطلاقات و در این جا هم بالعمومات و الاطلاقات گفته. گفته «کل ما اصاب الخمر یتنجس». ادله داله‌ای که می‌گوید «کل نجس منجس» خب قبلاً گفته. خب حکم این را هم روشن کرده بالدلیل المنفصل. و ما در روایات وارد شده برای استفاد از خلّ قرینه‌ای نداریم که امام علیه السلام در مقام این است که در همان موقع که حکم خلّ را دارد می‌فرماید، در مقام این است که همان جا حکم ظرف را هم بیان بفرماید تا اگر در آن روایات نفرموده بفهمیم که حکمی ندارد. نه در مقام بیان حکم خلّ است و حکم ظرف را هم می‌گوید به قواعد عامه - «کل نجس منجس» - گفتیم. بله «کل متنجس منجس» را هم گفتیم اما حالا که داریم به خاطر آن ادله می‌گوییم این خلّ پاکه، قهراً به آن ملازمه عقلیه یا به آن دلالت التزام خب حکم ظرف را می‌رساند می‌شود اما آن دلیل‌ها و به این دلیل دیگر ربطی ندارد.

پس بنابراین، این مقدمه اولی از استاد قدس سره متین جداً و درسته منتها حدود و ثغوریش تابع این است که آنچه احرزناه چیست؟ اگر احرزنا که مع این حکم می‌خواهد بگوید و در این مجلس و در همین جا می‌خواهد بگوید، بله اگر در همان موقع نگفت کشف می‌کنیم که حکمی نیست. اما اگر احرزنا که مولی در مقام این است که همان طور حکم این را می‌خواهد بیان بکند، حکم آن را هم می‌خواهد بیان بکند اما نه در این مقام و نه با این کلام بلکه اعم از این که این جا بگوید یا قبلاً گفته باشد، دیگر از این که در این مجلس و در این کلام چیزی نگفت کشف نمی‌کنیم که حکمی نیست مثل این که در این مثال عرفی که زدیم این پدر مسائل روزه در مسافرت را یک سال پیش در مجلسی گفته و این بچه هم نشسته بوده و گوش می‌کرده. حالا الان که دارد به بچهاش می‌گوید در مسافرت نمازت قصر می‌شود و دیگر آن مسائل روزه را نمی‌گوید، انکاء به آن حرف‌هایی کرده که

در آن مجلس قبلاً بچه بوده و یاد گرفته. درستۀ باید نماز و روزه را این بچه که دارد می‌رود مسافرت بداند، اما چرا مسائل روزه را نمی‌گوید؟ چون می‌داند یک ماه پیش، دو ماه پیش راجع به روزه مسافر حرف زده شده و این به او گفته چه کار باید بکند. خب شارع هم گفته کل نجس منجس، گفته خمر منجس است.

سؤال: ...

جواب: بله. این مقامین خلط نباشد بشود. آن در مقام تحقق اطلاق در باب ظهورات الفاظ است. بله پیدایش اطلاق برای یک کلام توقف ندارد بر این که منفصلاً هم قرینه نباشد البته بنابر مسلک معروف نه مسلک مرحوم شیخ و بزرگانی که گفتند منفصلاً هم نباید باشد. آن جا درستۀ ظهور درست می‌شود. اما این جا که بحث ظهور لفظ نیست. این جا بحث این است که یک واقعیتی است که می‌خواهد اطمینان‌آوری یا قطع‌آوری برای ما بکند. یا یک ظهور حال درست بکند. ظهور حال فرق می‌کند موازینش و قواعدش با ظهور کلام.

سؤال: ...

جواب: به همین کلام و در همین جا می‌خواهد بگوید؟ می‌گوید خب قبلاً که ما هزار بار به آن‌ها گفتیم که الخمر نجس و منجس و گفتیم کل نجس منجس و حالا دوباره این جا هم باید بیایم بگوئیم. وقتی حرف خل را می‌زنیم باید دوباره آن را هم بگوئیم. چه لزومی دارد الان بگوئیم وقتی که قبلاً گفتیم. بله شارعی که ظاهرش این است حکم خل را بیان می‌کند، این شارع حکم ظرف را هم باید بیان کند اما بهذا الکلام و فی هذا المجلس، یا قبلاً گفته باشد؟ خب قبلاً گفته کافی است. پس این که محقق حائری قدس سره این جا از این قاعده می‌خواهند استفاده کنند که پس ظرف پاکه، وجوب اجتناب ندارد، می‌گوئیم نه از این قاعده استفاده نمی‌توانید بکنید چرا؟ برای این که قبلاً گفته «کل نجس منجس». قبلاً گفته «الخمر اذا اصاب ثوبک فاغسله». «گفته اذا اصاب ظرفی را فاغسله». خب آن‌ها را قبلاً گفته. اگر شما بخواهید بیایید بگوئید که نه حالا که گفته خل حلال است اگر ظرف منجس باشد لغویت جعل حلیت خل لازم می‌آید، خب این می‌شود دلیل قبلی. این جوری این همه دستگاه نمی‌خواهد.

سؤال: ...

جواب: ما هم گفتیم کلیت قاعده درستۀ منتها با این قیودی که داریم می‌گوئیم، با این توضیحاتی که داریم می‌دهیم. در تطبیق داریم اشکال می‌کنیم و می‌گوئیم آن استدلال، آن دو مقدمه در مانحن فیه تطبیق نمی‌شود. چرا؟ چون توضیح دادیم گفتیم که احراز کردیم مولی در مقام بیان حکم این ب هم هست و اگر حکم ب را بیان نکرد معلوم می‌شود ب حکمی ندارد اما این که حکم ب را بیان نکرد، باید متصلاً و منفصلاً بیان نکرده باشد.

سؤال: به آن نمی‌گویند مقام بیان.

جواب: در مقام بیان این است. شما این را که مولی در مقام بیان حکم ظرف دیگر هم می‌باشد چگونه کشف می‌کنید؟ جا به جا فرق می‌کند. اگر احراز کردید که در همین جا یک قرینه‌ای بود، شاهدی بود که در همین جایی که حکم الف را می‌خواهد بیان بکند در صدد این است که حکم ب را هم اگر هست بیان بکند خب درستۀ. اما اگر این را کشف نکردید که در همین جا می‌خواهد بیان بکند بلکه کشف کردید که کسی که حکم این را می‌گوید

خب آن را هم باید بیان کرده باشد اما نه در این مقام، بلکه اعم از این که این جا بگوید یا قبلاً گفته باشد. و در ما نحن فيه خب قبلاً گفته که الخمر نجس و منجس، لکل نجس منجس فرموده.

سؤال: ...

جواب: اما در صید کلب هم همین جوره. چون گفته الکلب نجس. گفته که اذا اصاب ثوبک الکلب فاغسله. گفته که اذا شرب الکلب از ظرفی آن را باید تطهیر کنی، بشوری، آبش را دور بریزی. چه کار کنی. همه اینها را گفته. آنها هم اطلاق دارد. یا ترک استفصال دارد، کلب ماشیه باشد، کلب دار باشد، کلب هر چه می‌خواهد باشد. بنابراین در جاهای دیگر گفته.

پس بنابراین، این فرمایش استاد قدس سره در مقام قابل تطبیق نیست به این بیانی که عرض شد و کبرای ایشان هم به یک تنقیحی احتیاج دارد به این که می‌فرمایید وقتی در مقام بیان آن شد می‌فهمیم در مقام بیان حکم دیگری هست، می‌گوئیم باید ببینیم که آن قرائن و شواهد چه چیزی را اقتضاء می‌کند. در مقام بیان حکم ب هست در همان مجلس و در همان وقتی که دارد حکم الف را می‌گوید، که در این جا سکوت در مقام کاشف از این است که ب حکمی ندارد. و قهراً این معارضه می‌کند با دلیلی که به صورت منفصل برای ب حکم ذکر کرده باشد چون لازمه این کلام این است که ب نباید حکمی داشته باشد و آن دلیل منفصل دارد می‌گوید ب حکم دارد. اما اگر نه ظاهر حالش این است که درصدد این است که حکم ب را هم بیان کند به یک جوری، حالا یا این جا یا یک جای دیگر، خب این سکوت وقتی کاشف از نبود حکم می‌شود که ما منفصلاً هم ببینیم دلیلی نگفته، فرمایشی نفرموده.

ایشان یک دلیل دیگری هم این جا دارند که آن هم چون در باب نجاسات مهمه ان شاء الله فردا متعرض می‌شویم.

وصلی الله علی محمد و آل محمد.